

قطاری که از ریل رنالیسم خارج شده

- عنوان کتاب: قطار آن شب
- نویسنده: احمد اکبرپور
- تصویرگر: نازنین آیگانی
- ناشر: نشر چشمه، کتاب و نوشته
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۷۸
- شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه
- تعداد صفحات: ۶۳ صفحه
- بها: ۳۵۰ تومان

○ شهره کاندی



(ص ۱۷) راوی می‌توانست به جای «ندارد»، «نداشت» و به جای «می‌تواند»، «می‌توانست» را به کاربرد، اما تغییر زمان، معنایی را القا می‌کند و ذهن مخاطب را به این روز خاص، توجه بیشتری می‌دهد.

در فصل دوم، دوربین راوی می‌چرخد و فضای دیگری را ثبت می‌کند. این بار، او در کلاس پنجم مدرسه‌ای است که همان خانم، در حال قصه گفتن است. قصه‌ای که تعریف می‌کند، همان ماجرای فصل اول است و مخاطب، یک باره تصور می‌کند که شاید این وقایع، در عالم واقع اتفاق نیفتاده و ساخته و پرداخته ذهن معلم بوده است. صیغه روایت هم همان سوم شخص زمان گذشته است.

در فصل سوم، دوربین ثبت حوادث راوی، دوباره به سراغ بنفشه می‌رود. حضور دوباره او به مخاطب می‌فهماند که وقایع فصل یک، قصه نبوده، بلکه در عالم واقع اتفاق افتاده و نویسنده، آن واقعیات را بن‌مایه داستان خود ساخته است. و این‌گونه، دو جریان موازی در کنار هم رشد می‌کند گویی داستان دو طرح خطی دارد که چون ریل‌های راه آهن، قرار است از زاویه دید ناظر (مخاطب) در جایی به هم برسند. ریل‌هایی که نام کتاب و تصویر روی جلد هم نشان از آن دارد زاویه روایت و زمان هم چون قبل است.

بار دیگر، فصل چهارم، صحنه کلاس است و ادامه قصه و فصل پنجم، صحنه روایت زندگانی بنفشه، این قطع و وصل‌های قصه و روایت به حسن تعلیق داستان دامن می‌زند و جذابیت طرح را افزون می‌کند.

فصل ششم که روایت معلم است، در خصوص راوی شناسی، اوج کار اکبرپور است. نویسنده برای این فصل، راوی اول شخص جمع را برگزیده، حضور خود را، پیوسته اعلام می‌کند. او فصل را این‌گونه آغاز می‌کند: «حال قبل از این که بخواهیم ماجرا را دنبال کنیم، با همدیگر به سراغ نویسنده می‌رویم که وقتی گوشی تلفن را می‌گذارد، احساس عجیبی به او دست می‌دهد.» (ص ۴۷).

اکبرپور، در این فصل، ضمن روایت داستان، تمام امکانات ممکن را به کار می‌گیرد تا رسالت یک نویسنده واقعی امروزی را در عرصه قصه جدید نشان دهد.

اولین کاری که می‌کند، این است که به مخاطب امکان می‌دهد راه‌های مختلف را بیازماید. او نویسنده جزم اندیشی نیست که تنها یک راه جلو پای مخاطب گذارد. برای نمونه، او در مورد احساس عجیبی که به معلم دست داده، می‌گوید «یکی ممکن است فکر کند او عصبانی است و یا این که بنفشه از دست او عصبانی است و عده‌ای هم ممکن است فکر کنند او نمی‌داند داستانش را چگونه تمام کند.»

او مدام از رسالت نویسنده قصه‌های نوسخن می‌گوید: «به هر حال آن چه اهمیت دارد، این نیست که نویسنده، بتواند از بین نظرات مختلف، مطلبی یا حتی جمله‌ای را پیدا کند که بتواند گوشه‌ای از احساس عجیبش را برای خودش آشکار کند، ناگفته نماند که از این مسئله مهمتر، این است که بتواند دنباله داستانش را به شکل بهتری ادامه دهد. نکته دیگری که شاید باعث ناراحتی همه ما بشود، این است که حاضر است

شگردها کمتر در ادبیات کودک و نوجوان ما آزموده و بکار گرفته شده است، لذا حضور چنین داستانی بسیار مبارک است.

قطار آن شب، داستانی رئال است که در عین حال، فاصله‌گذاری با واقعیت، در جای جای آن به چشم می‌خورد. قصه رئالی که به نحو غیرمحسوس، از قوانین رئال (چه در عرصه شخصیت‌پردازی و چه در نشانه‌پردازی‌ها، یا دیالوگ‌ها) تخطی می‌کند و گاه، قواعد آن را به هم می‌ریزد.

برای پیگیری این بحث، داستان را از دو جنبه روایت و نشانه‌پردازی، بررسی می‌کنیم.

مسئله راوی

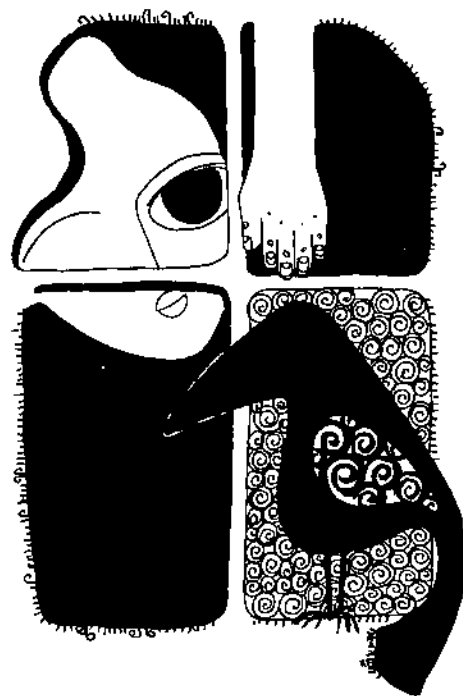
داستان در هفت فصل نگاهشده شده است. در فصل اول، داستان به صیغه سوم شخص (دانای کل)، در زمان گذشته و در طول زمانی چهار روز، روایت می‌شود. چهارمین روز را که جمعه و روز وعده معلم در برقراری تماس تلفنی با بنفشه بوده، نویسنده در زمان حال، با حالتی فیلمنامه‌ای روایت می‌کند: «چهارمین روز، جمعه. تقریباً فاصله‌ای با گوشی تلفن ندارد و حتی می‌تواند بعد از اولین زنگ آن را بردارد. ولی با خودش می‌گوید: سه تا زنگ که بزند گوشی را بر می‌دارم.»

امسال شاهد کتاب دیگری از احمد اکبرپور در حوزه کودک و نوجوان، به نام «قطار آن شب» بودیم کتاب پیشین او یعنی «دنیای گوشه و کنار دفترم» که مشتمل بر دو داستان بود، قابلیت‌های او را در عرصه نگارش داستان، به خوبی ثابت کرده است.

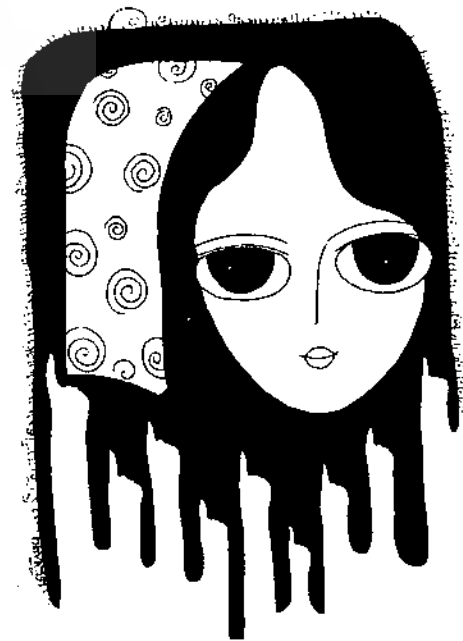
و اما قطار آن شب:

ماجرا درخصوص آشنایی دخترکی به نام بنفشه، در قطار، با معلمی است که او را با مادر از دست رفته‌اش همانندسازی می‌کند. معلم شماره تلفن منزل آنها را می‌گیرد و کودک در انتظار دریافت خبری از او می‌نشیند، اما سه ماه از او خبری نمی‌شود. از طرفی دیگر، معلم که نویسنده نیز بوده، این ماجرا را به صورت داستانی برای شاگردان خود تعریف می‌کند و در انتظار یافتن پایان‌بندی مناسبی برای قصه خود است که سرانجام، تصمیم می‌گیرد به خانه بنفشه برود. او در آنجا از قید قصه می‌رهد، آن را پاره می‌کند و دوستی او با بنفشه و به عبارتی، همانندسازی او در نقش مادر، شکل می‌گیرد.

آن چه در این داستان، بسیار حائز اهمیت است، شکل و ساختاری است که اکبرپور، به کار گرفته تا این محتوای ساده را بیان کند. او در استفاده از شگردهای جدید داستان‌نویسی، مهارت دارد و از آن جا که این



قطار آن شب
داستانی رئال است
که در عین حال
فاصله گذاری با واقعیت
در جای جای آن به چشم می خورد.
قصه رئالی که به نحو غیر محسوس
از قوانین رئال
(چه در عرصه شخصیت پردازی
و چه در نشانه پردازی ها
یا دیالوگ ها) تخطی می کند
و گاه، قواعد آن را
به هم می ریزد



به خاطر ادامه داستان، هر کار خطرناکی را انجام دهد.» (ص ۴۷-۴۸). اکبرپور، ضمن اعتقاد به این مطلب، نویسنده قصه اش را نیز ناگزیر از این اندیشه می داند. او معتقد نیست که به سبب پندآموزی، تعلیم و اهدافی دیگر شکل و حس هنری - ادبی اثرش را مخدوش کند.

از شگردهای دیگر راوی، مخاطب قرار دادن خواننده و خطاب به او با کلمه «شما» است که این حرف زدن متقابل راوی با مخاطب، در ایجاد حس صمیمیت خواننده با متن، بسیار مؤثر است. در این جا بار دیگر، زمان روایت حال می شود. به واقع، آن جا که اهمیت معنا بیشتر است، شکل هم تغییر می یابد. گویی نویسنده نگران است که مبدا مخاطب، این اهمیت را در نیابد. بنابراین، با تغییر صوری در زمان اثر، القای معنای بیشتر را ممکن می سازد.

راوی، مخاطب را با لحظه لحظه شکل گرفتن یک قصه و راه های احتمالی پیش بردن طرح، شریک می کند. او نظریات دیگری هم در مورد قصه بر زبان می آورد. مثلاً این اصل را که قصه نباید نسخه بدل واقعیت باشد، در عوض کردن حکایت پیرمرد و دخترک، بیان می دارد. وقتی دوست پیرمرد، در نامه ای خطاب به نویسنده، می گوید: تا نسخه های داستان که رسیدم، فکر کردم شاید قصه دیگری نوشته اید. چون خیلی از چیزهای داخل آن عوض شده بود.» (ص ۵۳). نشانگر این است که می خواهد این اصل را اعلان کند که قصه، رونوشت واقع نیست. او این مطلب را در مقدمه داستان هم با ذکر حکایت بنفشه واقعی و نظر او درباره قصه «هیچ ربطی به من ندارد. از بنفشه توی قصه اصلاً خوشم نیامد» (ص ۶) بیان می کند. در پایان نیز شاید به همین دلیل است که خانم معلم، قصه خود را پاره می کند. چون داستان او نسخه واقعی شده بود و این بدون شک، با معیارهای راوی، یعنی اکبرپور، مطابق نبوده است.

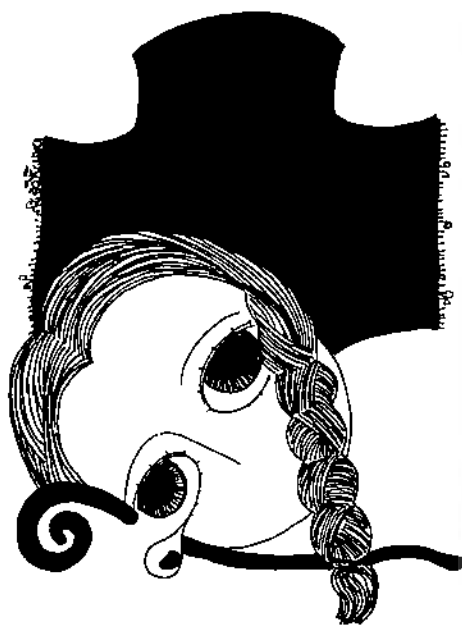
فصل هفتم، لحظه پیوستن دو خط موازی ریل، یعنی قصه و واقعیت به هم و تصمیم مهم نویسنده است. او مستاصل از انتخاب پایانی برای داستانش، تصمیم می گیرد تمام داستان را پاره کند. نویسنده باید فارغ از قصه می شد؛ قصه ای که در آن، شخصیت ها مجبور بودند برای هیجان قصه، رنج بکشند، بیمار شوند، تنها بمانند یا بمیرند، تنها از این طریق بود که می توانست حضور زندگی واقعی را در کنار بنفشه و چون مادر او حس کند. این جمله «دست های معلم خالی خالی بود» (ص ۶۳) نمایانگر لزوم فراغت واستغنا علم (نویسنده) از عرصه داستان، برای پذیرش شخصیت واقعی بنفشه است. بدین گونه، تعلیقی که نویسنده در شش فصل ایجاد کرده بود، به شکلی موجز، در فصل هفتم، رفع می گردد.

نشانه پردازی ها و نثر تصویری

تعبیر زیبایی نویسنده و نشانه پردازی های مناسب او تمام فضا را به خوبی در ذهن حک می کند. گاه این نشانه ها، حساب شده به کار گرفته شده اند. همچنان که پس از گذشت چند فصل، متوجه معنای نشانه های

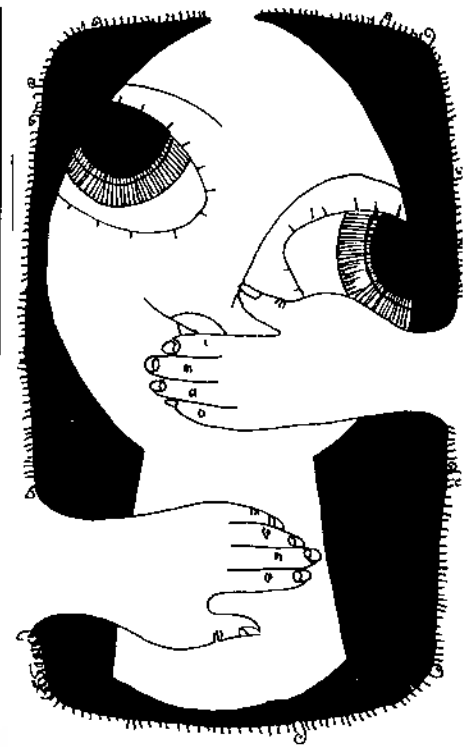
اولیه می شویم. فی المثل، در ابتدای داستان، وقتی قطار درون تونل می رود، دختر جوان کتابش را می بندد و همه جا تاریک می شود کوچولو می گوید: «اگر مادر من هم زنده بود، کتاب می خواند» (ص ۹) و یا «اگر مادر من زنده بود، برایم کتاب قصه می خواند» (ص ۱۰) نویسنده، این مطلب را القا می کند که حرکت ابتدایی داستان با نشانه هایی چون کتاب و قصه، قصدی است برای کشاندن طرح و وقایع، به سمت نگارش قصه توسط معلم. و یا وقتی بنفشه، در اوایل قصه، منتظر ورود معلم به منزل شان بود، هنگامی که مادر بزرگ از او می خواهد به گلدان ها آب دهد، او امتناع می کند. در عوض، در فصل آخر، آب دادن به گلدان توسط پدر، مخاطب را به این نشانه اولیه ارجاع می دهد و این معنا به ذهن متبادر می شود که بحران در حال حل شدن است.

حضور چنین نشانه هایی در داستان، بسیار است و می توان به برداشتن ملافه از روی مسافران قطار، به دست عرق کرده بنفشه و... نیز اشاره کرد. علاوه بر این نشانه های حساب شده، می توان به تعبیر زیباشناسانه ای که به نثر، حالتی شاعرانه می دهد نیز اشاره ای داشت: «کتابفروش چند بار گفت: «پول،



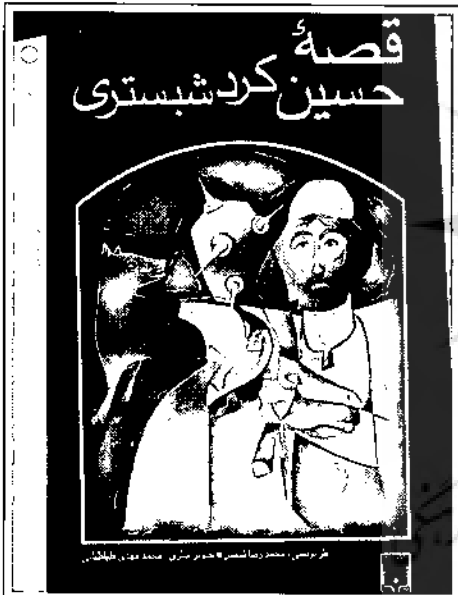
گویی داستان دو طرح خطی دارد
که چون ریل های راه آهن
قرار است از زاویه دید
ناظر (مخاطب) در جایی به هم برسند.
ریل هایی که نام کتاب و تصویر
روی جلد هم نشان از آن دارد

راوی، مخاطب را با لحظه لحظه
شکل گرفتن یک قصه
و راه های احتمالی پیش بردن طرح
شریک می کند.
او نظریات دیگری هم در مورد قصه
بر زبان می آورد



حسین کرد همچون رستم دستان

شمسی خسروی



- عنوان کتاب: قصه حسین کرد شبستری
- نویسنده: محمدرضا شمسی
- ناشر: پیدایش
- نوبت چاپ: اول، ۱۳۷۸
- شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
- تعداد صفحات: ۱۰۶ صفحه
- بها: ۴۵۰ تومان

پول» و جلو چشمانم انگشتانش رابه علامت پول به هم مالید. من یادم رفته بود برای کتاب هم باید پول داد. مغزم کار نمی کرد. با خود می گفتم: «کتاب هم مثل آب باید توی خیابان‌ها باشد و بعد به آب سردکن‌ها فکر می کردم و کتابفروش، همان طور که می خندید، انگشتانش را به هم می مالید.» (ص ۵۲). یا این جمله‌ها «پیرمردها همیشه باید باشند. مثل درخت‌های قدیمی پارک.» (ص ۵۳).

استفاده از عناصر افسانه‌ای در نثر، «قطار مثل ازدهای توی افسانه‌ها دراز کشیده بود و جای سر و دمش پیدا نبود.» (ص ۱۳) خود سبب ساخته شدن تصویر در ذهن می گردد. تشبیهات و تمثیلات دیگر او چون این مورد «سیاهی توی بیابان دراز کشیده بود. چشمانش چند تا لامپ ضعیف بود. (ص ۱۶) و حتی تعبیر ساده‌تری چون «برف همه جا را سفید کرده بود و به جای برگ، روی شاخه درختان لم داده بود» (ص ۱۹) همه و همه نثر او را یک نثر تصویری غنی می‌سازد. از آن جا که مخاطب این اثر، کودک است سادگی، روانی و زیبایی نثر، فضاها، طرح و درونمایه مناسب با مخاطب آن در نظر گرفته شده و به عنوان اولین اثر این نویسنده برای این گروه سنی، اثری درخور و قابل توجه است.

تک گویی‌های درونی دخترک و نیاز او به برگزیدن مادری برای خود و هم چنین، گرایش ذهنی بین مادر بزرگ و کودک و نیز دیالوگ‌های ذهنی معلم و کشمکش او با خود در انتخاب قصه یا بنفشه، خود نیاز به تحلیلی روان‌شناختی دارد که در این مختصر نمی‌گنجد.

ترکیب مضمونی انسانی با شکلی مدرن، به همراه پایان بندی خوب و مثبت داستان و نیز کوشی مشترک راوی - خواننده در شکل‌گیری نهایی داستان، خود مؤید قوت اثر است.

امید که شاهد خلق آثار بیشتری از این نویسنده باشیم

با می گذارد، ریشه ستم را می‌سوزاند و در پایان قصه نیز با وجود پیشنهادات بسیار از سوی شاه، دلش هوای کوه و دشت را می‌کند و به روستای خویش بازگشته، دوباره به پیشه چوپانی مشغول می‌شود.

«حسین کرد شبستری» یکی از پهلوانان حماسی افسانه ایرانی است حکایت رادمردی‌های وی از نقل‌هایی است که در قهوه‌خانه و معابر و کوچه و بازار، بر سر زبان‌ها بوده است و همانند حماسه‌های دیگر پهلوانان، سینه به سینه، به نسل‌های بعدی انتقال یافته و تاکنون نیز جذابیت و شیرینی خود را حفظ کرده است. این قصه، جذابیت خود را مرهون ضمیر پاک و روشن ایرانیان و نیز تفوق دین بر کفر، سپیدی بر سیاهی و حق بر باطل است. در حماسه ایرانی، پاک‌ی بر پلشتی ارجح بوده، خالقان این آثار، طبع ظلم‌ستیز مخاطب را ارضا می‌کنند.

از شاخصه‌های اخلاقی حسین، توجه وی به مذهب و دین اسلام است. «همیار در دم خود را به بهزاد رساند و بر سینه او نشست و خواست با خنجر سینه‌اش را بشکافد که

حکایت از آن جا آغاز می‌شود که روزی حاکم تبریز، «پهلوان مسیح» را برای گرفتن مالیات هفت ساله، به نزد حاکم بلخ می‌فرستد و از آنجا که حاکم بلخ، قصد پرداخت باج و خراج هفت ساله را نداشته است، «خان جهان‌خطا» را به نزد خویش می‌خواند و برای نابود کردن «پهلوان مسیح، دگمه بند تبریزی» از وی یاری می‌جوید.

«بیراز خان» که از پهلوانان قدرتمند «خان جهان‌خطا» بود، برای جنگ با «مسیح» به میدان رفته، اما هیچ‌یک بر دیگری فایده نیامد و قرار بر آن شد که ده روز نبرد را متوقف و استراحت کنند.

در یکی از این روزها «پهلوان مسیح» با «حسین کرد شبستری» که چوپانی ساده بود و میانه‌ای با جنگ و خونریزی نداشت، آشنا می‌شود و در وی، قدرتی خارق‌العاده می‌بیند. به این ترتیب، حسین به دلیل فیزیک بدنی مناسب، ناخودآگاه و ناخواسته، به جمع پهلوانان می‌پیوندد و از آن پس، از نیروی خود در راه حق و حقیقت بهره می‌گیرد. حق را به حق‌دار می‌رساند و به هر سرزمینی که